

خارج اصول فقه (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - جلسه ۶۵

تاریخ: شنبه ۱۴۰۲/۱۱/۲۸

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

۵- مشتق

۵-۱۰- نسبت وصف مشتق با هیئتی که افاده مشتق بکند

یک بحثی مانده از مشتق که ندیدم کسی مطرح کند. حتماً درس سه‌شنبه یادتان هست. ما بعد از اینکه از آقای آخوند تمام شدیم، گفتم اگر اجازه بدهید یک دو سه نکته هم ما اضافه کنیم. ان شاء الله آینده‌ها دیگر اضافه می‌کنند. یک نکته این بود که فرق بین مشتق و چه بود گفتیم آقایان؟ فرق بین مشتق و فعل یا هیئت، هیئت غیر بسیط. قصه هم از اینجا شروع شد که ما در کلمات دین حالا بفرمائید قرآن، ما در قرآن یک الذین آمنوا داریم یک مؤمنون داریم. یک الذین اشرکوا داریم یک مشرکین داریم. همین طور الذین کفروا داریم با الکافرون الکافرین. قرار شد که این‌ها با همدیگر فرق کنند و تأکید می‌کنم دوستان ما از بحث‌هایی خلاص شدیم که ثمره فقهی کمتر داشت. حالا من شما را دارم می‌برم در یک بحثی که به گمان خودم ثمره فقهی مهم دارد. توضیح هم دادیم سه‌شنبه نگذارید من تکرار کنم. گفتم اگر مثلاً اهل کتاب در قرآن به عنوان الذین کفروا یا الذین اشرکوا معرفی شدند بعد یک حکمی تعلق گرفته به کافرین به مشرکین، شما نمی‌توانید این حکم را سرایت بدهید به آنها. یعنی این طوری بگویید مثلاً در قرآن مسیحیت معرفی شدند به من الذین اشرکوا، من اللذین کفروا؛ از آن طرف در قرآن و روایات داریم الکافر کذا و کذا. خب اگر این طور است پس این‌ها که الذین کفروا هستند؛ الذین اشرکوا هستند؛ حدیث و قرآن هم که می‌فرماید الکافر کذا و کذا؛ پس این احکام به این‌ها تعلق می‌گیرد. ما اینجا می‌گوییم نه توقف کن. البته قبلش آقای طباطبایی المیزان، این را گفته است. ما این معضل را داریم که مثل قرآن می‌دانید هر معصیت کاری را ظالم گرفته [است]؛ حداقل ظلم به خودش، ظلم به خداوند. اگر البته ظلم به خداوند را درست تصور کنیم. می‌دانید بعضی‌ها قبول ندارند. می‌گویند ظلم به خداوند یعنی چه. خب بحث قشنگی هم دارد. می‌شود بگویی یا

نه؟ ولی خب اینکه داریم کسی که معصیت می‌کند ظلم نفسه. ظلمت نفسی. وقتی آن اشتباه را کرد گفت ظلمت نفسی. خب این را داشته باشید. بعد می‌رویم سراغ روایات قبول ولایت جائر، ولایت ظالم. کسی که از اعوان ظلمه بشود. در سراقی از آتش قرار می‌گیرد. فقها هم که می‌گویند ولایت ظالم، ولایت جائر حرام است. می‌توانیم بگوییم هر معصیت‌کاری ظالم است. ولایت ظالم هم حرام است. پس ولایت هر معصیت‌کاری حرام است. پستش را قبول کنیم. اگر این‌طور باشد فقط باید برویم ذیل ولایت ائمه معصومین. البته ما می‌رویم؛ اما در پست هم باید بگوییم حرام است. می‌توانیم ملتزم بشویم؟ یا باید بگوییم الظالم شیء و هرکس معصیت کند ظلم نفسه، شیء آخر؟

این جا است که یک مفسر سترگی مثل آقای طباطبایی، می‌فرماید این‌ها با هم فرق می‌کند. می‌دانید این فرهنگ عمومی حوزه نیست. حرفی که الان در این کلاس دارد زده می‌شود این است که ما باید اگر حکمی تعلق گرفته به وصف مشتق، لاتنکحوا المشرکات، لاتنکحوا المشرکین، انما المشرکون نجس، اگر حکمی تعلق گرفته به این‌ها، موقعی که می‌خواهید تطبیق بدهید باید خود این عنوان صادق باشد. نروید از قرآن پیدا کنید که مثلاً گفته شده اهل کتاب من الذین اشركوا هستند. البته می‌دانید بار سنگینی دارد این حرف چون یک کسی می‌گوید این همان است دیگر. از همان ماده است. کسی با ادبیات آشنا باشد حل است. از همان ادبیات هست؛ ولی ما نمی‌توانیم تفاوت این‌ها را نادیده بگیریم و لذا یک مفسری مثل آقای طباطبایی می‌گوید فرق است بین تسمیه شیء بوصف با تسمیه شیء به یک هیئت مرکب. این حرف‌ها هم بخشی‌اش تکرار بود هم جدید بود.

ببینید یک نکته‌ای به ذهن ما می‌رسد که اگر آقای طباطبایی را در برزخ توفیق داشته باشیم ببینیم خواهیم گفت^۱: یک عرضی ما داریم. این تفاوت نام‌گذاری و بعد بگوییم اگر حکمی رفته روی وصف مشتق نباید سرایت بدهیم به آن موضوع تا وقتی خود آن وصف قابل اطلاق باشد. مثلاً شما یک جستجو بکنید ببینید مشرکین در قرآن برای اهل کتاب اطلاق شده است یا نه. می‌دانید بعضی‌ها مخالف‌اند. بعضی‌ها می‌گویند مشرکین این وصف فقط مال بت‌پرستان است. مال وثنیین است. این‌ها بر اهل کتاب اطلاق نشده [است] برخلاف کافر که اطلاق شده

^۱. خیلی مرد نفیس و نزیهی بود این عالم. ما توفیق پیدا نکردیم درس ایشان را برویم؛ یعنی سالی که من آمدم قم سال ۵۴-۵۵، دیگر ایشان درسی نداشت؛ اما من می‌دیدم بعد از ظهرها خیلی وقت می‌دیدم ایشان مشرف می‌شد حرم بالاخره انسان نگاه به این عالم می‌کرد، نگاه به یک ملک گویا دارد می‌کند. رضوان الله علیهم اجمعین.

[است]. در اینجا به گمان ما آقای طباطبایی لازم بود یک مطلب دیگر هم اضافه می‌کردند. شاید هم در مقام بیان نبودند. یک وقت چیز نشود بگوییم غفلت کردند و آن می‌دانید چیست؟ ما باید یک مناسباتی را نگاه کنیم یعنی به جای اینکه فقط دنبال این باشیم که ظالم است یا الذی ظلم است، مناسبات حکم و موضوع را در نظر بگیریم. نشنیدید این کلمه را؟ قطعاً شنیدید جسارت است. مناسبات حکم و موضوع، ملاسبات عرفیه، فهم عرف این‌ها مهم است در کنار آن نکته آقای طباطبایی. به عبارت دیگر نکته آقای طباطبایی در فرق این‌ها شرط لازم است؛ اما شرط کافی نیست. آن نکته مناسبات، ملاسبات، فهم عرفی (هر چیزی که دل‌تان می‌خواهد تعبیر کنید) آن مهم است. بگذارید من یک مثال بزنم از گنگی دریابید. ما در روایت نداریم هرکس ولایت ظالم را قبول کند حرام است در آتش است؟ روایت هم دارد که روز قیامت می‌گویند این الظلمه و أعوان الظلمه؟ ظلمه و أعوان ظلمه کجایند؟ بفرمایند بروند در آتش. گرچه آتش سرخود هستند. آن‌جا دیگر انسان جهنم سرخود است دیگر. از درون تطلع علی الأئنه. آتش دنیا اول از پوست شروع می‌شود می‌رود جلو. آتش آخرت از درون می‌آید بیرون. آیه می‌فرماید التی تطلع علی الأئنه. از درون می‌سوزاند می‌آید بیرون. از آن طرف هم مثلاً در قرآن داشته باشیم هرکس گناه بکند ظالم است. این را وقتی می‌دهیم دست عرف، هیچ‌وقت نمی‌فهمد انسان فقط باید ولایت معصوم را قبول کند و برود در دولتی که در رأس هر مش معصوم است. امیرالمؤمنین هستند، امام حسن، پیامبر. نه، اولاً ظالم را به یک ظالم اجتماعی...؛ یعنی کسی که در حکمرانی ظالم است که معمولاً می‌گویند جور. یک فرقی گاهی بین جائر و ظالم می‌گذارند. جور همان ظلم اجتماعی است مثل قسط که عدل حکمرانی است. قسط عدالت در حکمرانی است. حالا یک کسی امام جماعت عادل است نمی‌گویند قسط؛ ولی کسی حکمرانی بکند عادلانه می‌گویند قسط یا قسط. این کلمات یک بارهایی دارد. توجه داشته باشید. می‌فهمد که اگر امام می‌فرمایند ولایت جائر را قبول نکنید ولایت ظالم را قبول نکنید این الظلمه و أعوان الظلمه، نمی‌خواهد بگوید کسی که حالا یک گناه ممکن است شخصی بکند، خدای نکرده نمازش را هم درست نخواند؛ اما در کارش اهل قسط است. این یک محدودیتی می‌فهمد؛ مخصوصاً توجه داشته باشید اگر بخواید ولایت، ولایت جائر مطلقاً به آن معنای گسترده اش پس عرض کردم فقط می‌ماند ولایت ائمه؛ حتی ولایت فقیه هم نمی‌گیرد؛ چون آن از مقام عصمت که برخوردار نیست. آن هم ممکن است یک جایی اشتباه کند ظلم نفسه. صدق می‌کند دیگر غیر معصوم؛ ولی نه آن‌جور توسعه نمی‌دهد؛ یعنی نه این‌که کسی که گناه می‌کند ظلم نفسه ظالم نیست. آن هم ظالم است در حق خودش. اصلاً ادله قبول ولایت ناظر به این جور ظالم‌ها نیست. کسی که مثلاً گناه می‌کند ولو در حکمرانی عادل باشد. باید دقت کنید چه داریم می‌گوییم. یعنی این‌ها را اگر کسی دنبال کند حالا ممکن است آخر کار هم رد

کند، اشکال ندارد؛ ولی اگر دنبال کند چه بحث پرثمری خواهد شد. ان شاء الله که من توانسته باشم مطلب را در همین دو جلسه قبل و امروز تمام کنم؛ ولی ما می‌خواستیم یک موضوع خوب حالا بگویید رساله، پایان‌نامه، یک کتاب، یک مقاله چاپ می‌خواستیم در این دو جلسه که کامل هم نبود دو جلسه انجام بدهیم. من همین جا دیگر ختمش می‌کنم. شما دیگر اگر دلتان می‌خواهد مایل بودید این بحث را دنبال کنید عرض کردم به خاطر ثمراتی که بر این بحث بار است.

یک سؤال هم شده من این را بگویم و تمام کنم. نوشتند که چرا برخی از مبدأها بر خداوند اطلاق می‌شود؛ ولی صفت اطلاق نمی‌شود؟ مثال زدند یا ذالوجود و السخاء. در دعای جوشن می‌گوییم. جواد هم می‌گوییم اما سخی دیده نشده. بزیند. جستجو کنید ببینید نکند یک جایی در نص معتبری به خدا سخی گفته باشند. بعضی وقت‌ها صرفاً دیده نشده. حالا یک کسی شب تسبیح بردارد بگوید یا جواد یا سخی. بگویند از کجا می‌گویی این را؟ بگوید چون در دعا آمده است یا ذالوجود و السخاء؛ اما البته بعضی‌هایش آقایان باید حواستان باشد به خاطر محدودیت معنی است؛ مثلاً شما دیده‌اید ما به خدا بگوییم فهیم، فقیه؟ مخصوصاً فقیه نمی‌شود گفت. عاقل هم دیده نشده؛ با اینکه خدا عقل کل است، خالق عقل است؛ ولی عاقل به او نمی‌گویند. شاید به خاطر محدودیت‌هایی که در خود کلمه هست. حالا راجع به فقیه که راحت می‌توانم بگویم؛ چون فقیه می‌دانید فهمنده بعد از تأمل است؛ یعنی کسی دقت کند مطلبی را که دقیق است بفهمد. به این می‌گویند فقیه. خدا که نمی‌خواهد دقت کند. شاید مثلاً عاقل هم به کسی بگویند که در کارها اهل فکر است. خدا که اهل فکر نیست. بی‌فکرترین موجود عالم خدا است. هیچ فکر ندارد خداوند. کار خداوند حساب دارد؛ ولی فکر ندارد. بعضی وقت‌ها به خاطر محدودیت کلمه است بعضی وقت‌ها هم شاید وارد نشده. الان از من بپرسید ما به خدا بگوییم سخی طوری است؟ نه. این ذالوجود و السخاء، ذالسخاء همان سخی می‌شود. در واقع هر دویش مشتق است؛ متنها یکی مرکب است یکی بسیط است.

الحمد لله رب العالمین.